

شرق روزنامه

نگاه

استراتژی جدید طالبان حول ترورهای هدفمند

اردشیر زارعی قنواتی: هرچند بحران افغانستان از زمان حمله نظامی ائتلاف به رهبری آمریکا در سال ۲۰۰۱ میلادی به این کشور همچنان از یک الگوی مشخص در منازعه بین جنبش «طالبان» با دولت مرکزی و حامیان بین‌المللی آن تبعیت می‌کند اما در مقاطع مختلف با توجه به تحولات در عرصه سیاسی و میدانی جنگ متغیرهای جدیدی را از خود بروز می‌دهد که در صورت درک درست آن می‌توان نسبت به مهار و حل‌وفصل سیاسی آن تا حدودی امیدوار بود.

جنگ داخلی در افغانستان برعکس بحران‌های دیگر در منطقه خاورمیانه هرچند یک پیوند ناگسستنی بسا حضور و دخالت خارجی در کشور دارد اما ماهیت آن با نمونه‌هایی مانند بحران لیبی، عراق و سوریه کاملاً متفاوت است. در افغانستان یک اجماع جهانی و منطقه‌ای برای برون‌رفت از بن‌بست وجود دارد و تنها، رقابت کلاسیک و سنتی بین دو قدرت پیرامونی پاکستان و هندوستان در این حوزه مطرح است که در صورت اراده قاطع برای مدیریت بحران می‌توان به‌راحتی فتنه دخالت خارجی را پایین کشید.

از طرف دیگر جنبش طالبان و دیگر گروه‌های شبه‌نظامی شورشی بیش از آنچه تابع ایدئولوژی و خلافت جهانی اسلامی باشد، تحت‌تأثیر ناسیونالیسم «پشتون» بوده و سودای تسخیر جهان را ندارند. این در حالی است که هم‌اکنون گستره بحران‌های زنجیره‌ای در لیبی، عراق و سوریه به واسطه حضور آل‌ترناتیوی جنگجویان خارجی و ایدئولوژی‌های فراسرزمینی در حوزه بنیادگرایی اسلامی از جغرافیای ملی عرصه بحران به‌عنوان سکوی پرش برای فروپاشی سیستم و هنجارهای بین‌المللی استفاده می‌کنند. به همین دلیل تروریسم طالبان را باید متفاوت از تروریسم بین‌المللی در قالب دو جنبش «القاعده» و «داعش» تعریف کرد و به‌تبع آن سیاست مهار بحران در افغانستان را می‌توان در چارچوب طرح صلح «آشتی ملی» تحقق بخشید. از آنجا که ریشه اصلی بحران افغانستان در شرایط کنونی در نارضایتی ناسیونالیسم پشتون از معادله قدرت ملی است و در عرصه خارجی نیز اهداف ژئوپلیتیک پاکستان در بروز و گسترش این بحران نقشی محوری بازی می‌کند، با تمام پیچیدگی موضوع، راه مصالحه از قندهار و اسلام‌آباد می‌گذرد.

از طرف دیگر بعد از سقوط دولت طالبان در سال ۲۰۰۱ میلادی، به واسطه اهداف مخرب فاتحان خارجی و تمامیت‌خواهی جنگ‌سالاران قبایل متحد مخالف هژمونی سنتی پشتون بر دولت مرکزی کابل، راه برای اجماع عمومی حول تشکیل یک دولت وحدت ملی مسدود شد. در ۱۵ سال گذشته که طالبان در مقابل دولت مرکزی کابل همواره یک پای منازعه بوده است، آنان برخلاف رویه دیگر گروه‌های تروریست بنیادگرا سعی کرده‌اند با تمرکز بر حوزه ملی بحران، خود را از منازعات گروه‌بندی‌های دیگر بنیادگرایان تروریست در سودای فتح جهان، دور نگه داشته و حتی ارتباط سنتی خویش با القاعده را نیز قطع یا حداقل کمرنگ کنند.همین خصوصیت تروریستی به دولت مرکزی ومیانجیگران بین‌المللی این فرصت را می‌دهد تا با ارائه یک سیاست متعادل وتحویل گفت‌وگوهای ملی در بین جناح‌های درگیر در بحران افغانستان، همواره باب مذاکره را به جنبش طالبان باز نگه دارند.

متأسفانه روند مذاکرات آشتی ملی تا به امروز به واسطه اهداف یک‌جانبه، اهداف مخرب و چندگانه ائتلاف نظامی خارجی حامی دولت، تمامیت‌خواهی جناح‌های حاکم، دخالت غیرسازنده پاکستان، هژمونی حکومت‌های فاسد و چندلایه در کابل، نقش بین‌المللی تجارت و قاچاق مواد مخدر، التقات ناسیونالیسم پشتون با بنیادگرایی مذهبی و چنددستگی در پی طیف‌های جنبش طالبان مانع از دستیابی به صلح و آشتی ملی شده است.

با مرگ «ملاعرم» رهبر کاریزماتیک طالبان و بروز اختلاف در بین مدعیان جانشینی اوکه بالاخره در شورای کوئته رای بر جانشینی «ملااختر محمد منصور» داده شد، نه‌تنها بحران رهبری در این سازمان مرتفع نشد، بلکه آغازی بود بر یک انشقاق رسمی که جناح معتدل و بیشتر افغانی این جنبش را تحت رهبری «ملامحمد رسول» از جناح نزدیک به پاکستان جدا کرد. رهبری ملامنصور که با بحران مشروعیت روبه‌رو شده بود، چاره کار را در تشدید منازعه و دست‌زدن در عملیات‌های بزرگ در جغرافیای ملی افغانستان می‌دید و به همین دلیل در چند ماه صدارت او بر شدت حملات طالبان افزوده شد.

صدارت رهبر جدید زباد دوام نداشت و در روز ۲۱ ماه می، اوتومیل حاصل ملامنصور در یک شاهراه پاکستان توسط هوایماهای بدون سرنشین آمریکایی هدف قرار گرفت و او کشته شد. با مرگ منصور بار دیگر بحث جانشینی در طالبان مطرح شد و این‌بار رهبران این جناح با زیرکی بیشتری «ملاهیبت‌الله آخوندزاده» را به رهبری سیاسی و ایدئولوژیک انتخاب کردند و معاونت نظامی را به کارآزموده‌ترین رهبر جنگی خود «سراج‌الدین حقانی» سپردند و «ملایعقوب» سپر ملاعرم را نیز در حوزه معاونت وحدت گم‌راندن تا اتحاد جنبش طالبان را تضمین کنند. تفویض تمام اختیارات نظامی به حقانی و تحركات نظامی که توسط طالبان بعد از این انتخاب انجام شده، نشان می‌دهد این‌بار نقشه‌های جنگی این گروه به جای تبعیت از احساس و حملات گله‌وار برای اعلان موجودیت به سطح عملیات‌های حرفه‌ای و هدفمند ارتقا یافته است که در آینده می‌تواند مشکلات بسیاری را برای دولت کابل ایجاد کند.

مرکز حملات بر اهداف مشخص و به‌خصوص ارکان قضائی، قوه مقننه و خبرنگاران خارجی در دو هفته گذشته به‌خوبی نشان می‌دهد که فرمانده نظامی جدید نقشه مرعوب‌کردن قوای سیاسی – قضائی – تبلیغاتی را بر فتح موقت سرزمینی در اولویت قرار داده است. روز چهارشنبه اول ژوئن طالبان با حمله به یک دادگاه جنایی در ولایت «لوگر» موجب کشته‌شدن شش نفر شدند و یک روز بعد «بسم‌الله خان» فرماندار شولگره در شمال بلخ را ترور کردند. روز دوشنبه ششم ژوئن نوبت انتقام‌گیری از خبرنگار آمریکایی «دیوید گیلکی» از رادیوی ملی آمریکا بود که به همراه اقارند نظامی خود در ولایت هلمند ترور و کشته شد. با در کنار هم چندین قطعات این پازل جنگی می‌توان به این واقعیت پی برد که استراتژی فرمانده نظامی جدید طالبان، ترورهای هدفمند و غیرقابل پیش‌بینی در شهرهای مهم افغانستان است که این می‌تواند ثبات این کشور آشوب‌زده را بیش‌ازپیش به خطر اندازد. از طرف دیگر به دلیل تضعیف توانایی جنگی طالبان، این استراتژی کارایی بیشتری داشته می‌تواند جریان مافاکت کند و به همین دلیل دولت متزلزل کابل از این پس باید بطور بیش از گذشته در کنار گوش خود حس کند.

یادداشت

چهار دهه رهبری جبهه پولیساریو

«محمد عبدالعزیز»، بنیان‌گذار جبهه پولیساریو و رئیس‌جمهور صحرای غربی، بعد از چهار دهه رهبری این جنبش در اثر بیماری درگذشت. او متولد سال ۱۹۴۸ و پدرش یک سرباز ارتش مراکش بود که با استعمار فرانسه و اسپانیا مبارزه کرد. همسرش خدیجه بنت حمدی، رئیس شورای شهر تیندوف و نماینده این‌جبهه در الجزایر است که از عبدالعزیز سه فرزند دارد. او تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در مراکش گذراند و برای تکمیل آن به رباط، پایتخت مراکش، منتقل شد تا در دانشکده پزشکی تحصیل کند، اما در نیمه راه تحصیل را رها کرده و به الجزایر رفت تا در سال ۱۹۷۳ جبهه پولیساریو برای آزادسازی صحرای غربی را تأسیس کند. بعد از کشته‌شدن مصطفی السید الریقی در سال ۱۹۷۶، او به رهبری این جبهه برگزیده شد و تا لحظه مرگ در این مقام بود. عبدالعزیز، هم فرمانده نظامی و هم رهبر سیاسی این جبهه تلقی می‌شد.

در دهه ۹۰ قرن گذشته، اوضاع سیاسی و امنیتی این جبهه تغییر کرد و دچار بحران‌های سیاسی و امنیتی متعددی به‌خصوص از سوی الجزایر شد که حامی اصلی و منطقه‌ای این جبهه بود. از آن گذشته در درون جبهه نیز اختلافاتی بروز کرد- به‌طوری‌که منتقدان می‌گفتند اکثر مقام‌های سیاسی و نظامی بین افراد قبیله «رقیبات» (قبیله عبدالعزیز) تقسیم شده و افراد وابسته به سایر قبایل از مقام‌های مهم کنار زده شده‌اند. همین نزاع تحت عنوان «جناح‌بارها» به رهبری ابراهیم غالی، نماینده این جبهه در مادرید و نزدیک به عبدالعزیز از یک‌سو و «جناح میانه‌رو» به رهبری عمر منصور که یکی از طرفداران جدی گفت‌وگو با دولت مراکش بود، استمرار پیدا کرد. حتی این احتمال این‌رود که مرگ عبدالعزیز جدال درونی این جبهه را تشدید کند.

نوفل البصری، یکی از آگاهان به امور صحرای غربی، می‌گوید مرگ عبدالعزیز اختلافات داخلی این گروه بین جناح‌های مختلف را تشدید خواهد کرد، به‌خصوص اینکه همسرش از مدت‌ها پیش نقش رهبری را بازی می‌کند، درحالی‌که دیگران او را قبول ندارند.

به گفته او، در تعیین جانشینی عبدالعزیز، دولت الجزایر نقشی کلیدی دارد. روناق این کشور است که جانشین عبدالعزیز را تعیین خواهد کرد. چون جبهه پولیساریو به‌شدت وامدار الجزایر است. بگذریم که در سال‌های گذشته الجزایر به دلیل مشکلات اقتصادی ناشی از کاهش بهای نفت، کمتر قادر به حمایت از این جبهه بوده است.

درمجموع ناظر بر این باورند که انتقال به مرحله بعد از عبدالعزیز برای جبهه پولیساریو توأم با نزاع‌ها و مخاطرات زیادی خواهد بود. کسانی هستند که از نسل‌های اول بشمار می‌روند و از امتیازاتی برخوردار شده‌اند که دیگران آن را نمی‌پسندند. باین‌حال کارشناسان بعید می‌دانند که در رویکرد این‌جبهه از جمله در دست‌یافتن به یک راه‌حل سیاسی تغییر جدی به وجود آید. محمد عبدالعزیز در برخی از مناسبت‌ها و گفت‌وگوهای مطبوعاتی خواستار بازگشت از راه‌حل جنگ شده بود اما درعین‌حال حاضر نبود سلاحتش را زمین بگذارد. او یک‌بار در گفت‌وگو با الجزیره اظهار کرد: «بعد از ۳۵ سال مبارزه، می‌دانم آگاهی ملت چندبرابر شده است. حالا دیگر همه بر استقلال این منطقه اجماع‌نظر دارند. ما به این مبارزه ادامه می‌دهیم. ما نمی‌خواهیم وارد جنگی دیگر شویم اما اگر بر ما تحمیل شد، از حق خودمان و مقاومت مشروعمان دفاع خواهیم کرد».



عکس: Gettyimages

پروفسور دانشکده آسیا– پاسیفیک دانشگاه ملی استرالیا در گفت‌وگو با «شرق»:

باید منتظر اختلاف در صفوف رهبری طالبان بود

موضع و جایگاه آن گروه و نشانه‌ای از نداشتن عزم جدی طالبان برای تعامل با دولت افغانستان بوده است. هیچ‌گونه شواهدی وجود ندارد که نشان دهد یک اصل بر پایه اجماع بر سر آشتی و مذاکرات در افغانستان وجود داشته باشد و همچنین دلیل اندکی وجود دارد که نشان دهد مذاکره صلح چیزی است جز یک اسب تروا در معرض نمایش برای شهروندان عادی افغان و به‌خصوص گروه‌های آسیب‌پذیر مانند زنان و اقلیت شیعه که خطرات قابل‌توجهی تهدیدشان می‌کند.

❧ هدف آمریکا از حمله هوایی علیه منصور چه بود؟

ایالات متحده دلایلی را برای حمله علیه منصور داشت. یکی از آنها این احساس بود که منصور چهره‌ای تندروست و به‌طورکامل متعهد به جنگ علیه دولت افغانستان بود. شواهد کمی وجود دارد که نشان دهند آخوندزاده در این زمینه رویکرد متفاوتی داشته باشد. باین‌حال، دلیل دیگری که نشان می‌دهد آمریکا چرا حمله نظامی را سازمان داد، رساندن این پیام به طالبان و پشتیبانان آن در پاکستان بود که آمریکا دیگر در گذشته باقی نمانده و می‌تواند نیروهایش را برای حمله علیه طالبان مستقر و سازماندهی کند. این احتمالاً هدف اصلی ایالات متحده بود و آمریکا نیز با استفاده از پهپاد برای قتل منصور نشان داد که از قابلیت مهیبه برخوردار است؛ قابلیتی که از زمان قتل «اسامه بن لادن» در سال ۲۰۱۱ میلادی به این‌سو به نمایش گذاشته نشده بود. دلیل دیگر برای حمله نیروهای آمریکایی آن بود که دولت اواما قصد داشت تا به دولت افغانستان و مردم آن کشور اطمینان دهد که با وجود مشغله‌های خود و مواجهه با رویدادها در جاهای دیگر دنیا، افغانستان را فراموش نکرده و بر مشکلات آن واقف است.

❧ برخی از تحلیلگران معتقدند پس از مرگ منصور تأثیر اطلاعات ارتش پاکستان افزایش خواهد یافت. آیا شما فکر می‌کنید جانشینی آخوندزاده باعث افزایش همکاری طالبان افغانستان و پاکستان خواهد شد؟

یک درس مهم از حذف منصور آن بود که اطلاعات ارتش پاکستان دیگر نمی‌تواند امنیت رهبری طالبان را تأمین کند، در نتیجه به گمانم نامحتمل است که تأثیر آن نهاد افزایش یابد. طالبان افغانستان و پاکستان بیش از آنکه تقویت شوند، پس از قتل منصور تضعیف خواهند شد. مهم است که اشاره کنم چین که از نظر تاریخی یکی از قوی‌ترین متحدان پاکستان و حامی آن کشور در شورای امنیت سازمان ملل متحد بوده، نیز



❧ طالبان اکنون با این واقعیت مواجه است که ایالات متحده آمادگی لازم برای استفاده از قوه قهریه را به‌طور مستقیم علیه رهبری آن گروه دارد. با توجه به این موضوع، آمریکا به‌شدت برای کسب رضایت از پاکستان حامی اصلی طالبان برای انتقال تدارکات نیروهای نظامی به افغانستان محدودیت دارد. اکنون نیروهای طالبان دیگر نمی‌توانند انتظار داشته باشند پناهگاه‌ها در پاکستان لزوماً آن درجه از امنیتی را برایشان تأمین می‌کنند که در گذشته از آن بهره‌مند بودند.

❧ به نظرتان تفاوت اصلی بین رویکرد منصور و هیبت‌الله آخوندزاده چیست؟

برای پاسخ به این پرسش باید منتظر ماند. ویژگی‌های متمایز این دو این است که آخوندزاده پیشینه تحصیل فقه اسلامی را دارد و در مبارزات نظامی حضور چشمگیری نداشته است. او نامزد کسانی در درون طالبان بود که احتمالاً بر این باورند آخوندزاده به دلیل چهره‌ای که دارد، وحدت‌بخش در طالبان خواهد بود و راه ملاعرم را ادامه می‌دهد. ملاعرم نیز تلاش می‌کرد تا با نشان‌دادن زندگی ساده از این موضوع به عنوان ابزاری برای کسب حمایت بیشتر استفاده کند. آخوندزاده اکنون باید درباره مسائل پیچیده تصمیم‌گیری کند؛ مسأله‌ای که درون طالبان درباره آن اختلاف نظر وجود دارد و مشخص نیست در آن زمان کسانی که او را انتخاب کرده‌اند، لزوماً با نظرثاتی موافق باشند.

❧ آیا فقدان مهارت‌های نظامی آخوندزاده، بر اقدامات دفاعی طالبان تأثیر منفی نخواهد گذاشت؟

عامل بسیار مهم آن است که طالبان توان و تجهیزات نظامی خود را از ارتش پاکستان تأمین می‌کنند. در زمان سقوط قندوز در ماه اگوست سال ۲۰۱۵ میلادی این موضوع آشکار شد. در آن زمان این حمله از سوی مبارزان حرفه‌ای تمام‌وقت صورت گرفت که تحت نظر مدرسان باتجربه در اردوگاه‌های کشور پاکستان تعلیم دیده بودند و وسایل نقلیه، سلاح‌های سنگین، رادیو رمزگذاری‌شده و یک ساختار فرماندهی رسمی در اختیار آنان قرار داده شده بود. توانایی نظامی طالبان به صورت مستقیم وابسته به مهارت‌های نظامی رهبر آن گروه نیست. اگر پیامدهای منفی متوجه فعالیت‌های نظامی طالبان باشد، آن در نتیجه اعمال فشار قدرت‌های اصلی، ازجمله چین و آمریکا بر اسلام‌آباد برای تغییر رفتار خواهد بود.

❧ به نظرتان جانشینی آخوندزاده چه تأثیری بر مراحل بعدی مذاکرات صلح میان دولت افغانستان و طالبان می‌گذارد؟

بسیار بعید به نظر می‌رسد طالبان حاضر به بر زمین‌گذاشتن تسلیحاتش و ورود به یک روند سیاسی با دولت افغانستان شود. آنها مدت‌زمان طولانی این راه را دنبال کرده‌اند و در نهایت شرایط کاملاً قبول‌نکردنی‌ای را به کابل ارائه کرده‌اند که مذاکره بر سر آن ناممکن بود. دفتر طالبان در دوحه آشکارا لاشی‌ی برای تقویت